بقلم : دکتر صادق تقوی

موازین مذهب حقه جعفری

این کتاب برای معرفت دادن شیعه‌های جعفری و سایر
بدی اسلام واقعی و مسلمین مرتد می‌نوشت

این مذهب اگر آنطور که ائمه دین راهنمائی کرده‌انـد نشان داده شود عین اسلام واقعی بوده و میتواند تمام مسلمانـان دنیا را به آسانی با یکدیگر متحد نماید .

در هر یک از مذاهب اسلام هستید تا این کتاب
تمام نخوانده‌اید زود قضاوت ننمائید

تاریخ :

شعبان ۱۳۸۷ یا ابان ۱۳۴۶

وقف خاص
ن والقلم
کتابخانه
قاسم
تخصصی تاریخ
تبریزی
قم
۱۳۸۴

بسم‌الله الرحمن الرحیم

مقدمه : مادرمحیطی زندگی می‌کنیم پراز نادانیها واز همه بیشتر نادانی و بیخبری اکثر مردم نسبت بـه حقایق دین اسلام و مـذهب حقه جعفری و سایر مـذاهب اسلام . همه بـه مسلمانی افتخار می‌کنیم و میخواهیم شیعه حضرت علی و سایر امامان خود باشیم ولی جز معدودی نمی‌دانیم با این که باید براساس «حرام وحلال محمد (صلوات الله علیه) تا روز قیامت است» فقط ازقرآن وسنت‌پیغمبر پیروی نمائیم چرا نام مخصوص مذهب‌جعفری رابرای خود انتخاب کرده‌ایم ؟

بسیاری گمان می‌کنند کـه مذهب جعفری مـانند مذاهب دیگراسلام براساس تقلید از اجتهاد مخصوص امام جعفر صادق ایجاد شده وبعبارت دیگر می‌پندارندکه امام جعفرصادق نیزدر مقابل‌مذهب حنفی‌ومالکی وشافعی وحنبلی وزیدی وغیره مذهبی جدید دراسلام بوجود آورده درصورتیکه چنین نیست وبراساس فرمـ[illegible]ات خود امام جعفرصادق اووسایر امامان شیعه جزآنچه را پیغمبر اسلام از جانب خدای آورده و در صدر اسلام بدان

عمل میشده تبلیغ نمی‌کردند و علت این که نام خصوصی مذهب جعفری بر زبانها افتاده اینستکه امام جعفر صادق در زمانی میزیسته که بیش از امامان دیگر باید بر علیه الحاد و زندیقان دین کوشش نماید . اوهمیشه با کسانیکه [illegible] اسلام چیزهائی ناروشن دارد که باید از طریق اجتهاد های مجتهدین روشن گردد مخالفت مینمود و بادلایل محکمی ثابت میکرد که تمام گفتنی ها دردین اسلام در زمان پیغمبر اسلام بوسیلهٔ قران و سنت گفته شده وچیزی ازآنها درابهام نمانده که بوسیلهٔ مفتیان مختلف بصورتهای مختلفه ازابهام بیرون آید،

از آنجاکه کوششهای امام جعفر صادق در زمان خودش باعث گردید که گروه بسیاری ازمسلمین در مبارزات آنحضرت شرکت نمایند و خود را شیعهٔ او و پدرانش بدانند همین روش مبارزاتی آنحضرت بنام مذهب جعفری معروف گردید و مذهب جعفری ازسایرمذاهب اسلام بدینوسیله ممتازشد .

مادراین کتاب میخواهیم بوسیلهٔ موازینی که ازامام جعفر صادق وسایر امامان شیعه در دست داریم مذهب حقه جعفری را آنطورکه بوده بابیانی ساده ومستدل بآنانکه نمی‌دانند بشناسانیم و ثابت نمائیم این مذهب چون عین اسلام واقعی است از سایر مذاهب معروف اسلامی برتر بوده و چون آن مذاهب از کتاب معلوم نیست که ساخته وپرداخته رئیس‌اصلی آنها باشند وازطرفی رؤسای اصلی آنها خودرا طرفدار موازین مذهب حقه جعفری معرفی می‌کردند مذهب حقه جعفری قابلیت آنرا دارد که تمام مسلمانان دنیا را درزیر نام مشترک اسلام واقعی متحد سازد

واختلافات موجوده راازمیان مسلمانان بردارد .

ائمه شیعه مبین قرآن وسنت پیغمبر اسلام میباشند

بعضی‌ها گمان می‌کنند که امامان شیعه از این لحاظ مبین قران وسنت هستند که قران وسنت مبهم وناروشن بوده است در صورتی که چنین نیست و اگر چنین بود امامان شیعه همه جا نمیفرمودند : آنچه را ازما به شما میرسد باقران وسنت پیغمبر اسلام تطبیق نمائید واگر برخلاف آن دو چیزی ازماشنیدید از ما نیست . بنابراین باید گفت چون بعداز پیغمبر اسلام وخلفای راشدین بدخواهانی درمیان مسلمانان پیداشدندکه مطالبی را برخلاف قران وسنت به قران وسنت پیغمبراسلام بستند ائمه‌شیعه هریك درزمان خود بیانات مشابهی برای‌روشن کردن‌موضوعات فوق‌بیان فرموده‌اند تامبین قران وسنت‌پیغمبر اسلام همانطورکه بوده باشند .

موازین مذهب جعفری فقط دوتاست

موازین مذهب جعفری یا بعبارت دیگر مذهب تمام ائمه شیعه فقط دوتاست یکی اطاعت ازقران ودیگر اطاعت ازسنت پیغمبر اسلام .

دو میزان فوق را خدای در آیاتی چند از قران مجید بصورت اطاعت ازخدای واطاعت ازپیغمبرخدای تکرار فرموده ومخصوصاً درآیه۵۹ازسوره‌نساء چنین میفرماید: **یاایهاالذین**

آمنوا اطیعوالله واطیعوالرسول و اولی الامرمنکم فان تنا زعتم

فی‌شیئی‌فردوه الی‌الله والرسول ان کنتم تومنون‌بالله والیوم‌الآخر

ذلك‌خیرواحسن‌تاویلاً.»

ترجمه : ای کسانیکه ایمان آوردید ازخدا وازپیغمبر و اولی‌الامری که ازخودتان باشند اطاعت نمائید (اولی‌الامر یعنی صاحبان منصب و کار) لیکن هرزمان در چیزی اختلاف کردید آنرافقط بایدبسوی خدای وپیغمبرش برگردانید (یعنی‌اولی‌الامر به تنهائی رافع نزاع نیستند) اگرواقعاً به خدای وآخرت ایمان دارید (آنانکه نمی‌خواهند بوسیله خداو پیغمبر اختلافات خود رارفع کنند به خدا وآخرت ایمان ندارند) این راه رفع نزاع ازهرراه دیگری بهتر ومراجعه‌کردن بسوی خدا ورسول خدا ازهرمراجعه دیگری نیکوتر خواهد بود .

حضرت علی آیهٔ فوق راچگونه بیان‌کرده ؟

بهترین بیان برای روشن شدن آیهٔ فوق بیان علی‌بی‌ابیطالب درنامه‌ایست‌که برای مالك اشتر نخعی‌که از طرف آن حضرت حاکم مصر بود فرستاده به اینطریق :

«وارددالی‌الله ورسوله مایضلعك من‌الخطوب ویشتبه علیك

من‌الامورفقد قال‌الله‌سبحانه‌لقوم احب ارشادهم یاایهاالذین آمنوا

اطیعوالله واطیعوالرسول واولی‌الامرمنکم فان‌تنازعتم‌فی‌شیئ فردوه

الی‌الله‌والرسول فالردالی‌الله‌الاخذبمحکم‌کتابه والردالی‌الرسول

الاخذ بسنته الجامعة غیرالمفرقه .» مکتوب ۵۳ از نهج‌البلاغه

ترجمه : هرمشکلی که برایت پیش آمد کرد ویاهرچه بر تومشتبه شد همه را بسوی الله و رسولش برگردان زیرا الله که پاك وبس بزرگ است به گروهی که دوست داشت ارشادشان کند فرمود : ای مؤمنین خدای‌رااطاعت نمائیدوپیغمبر واولی‌الامری راکه ازخودتان باشند نیز فرمان برید پس‌اگر در چیزی با یکدیگر اختلاف کردید مورد اختلاف رافقط بسوی الله وپیغمبر برگردانید (نه بسوی اولی الامر) معنای برگرداندن بسوی الله اینستکه آیات محکمه کتابش رابگیرید وبرگرداندن بسوی پیغمبر آنستکه سنت پیغمبررا عمل کنید وسنت پیغمبر دوصفت دارد یکی جامع است ودیگر تفرقه‌انداز نخواهد بود...)

امام جعفرصادق نیزمانند علی‌بن ابی‌طالب دو میزان فوق را پیشنهاد فرموده ؟

درکتاب اصول کافی درسه روایت ۲۰۱ و ۲۰۲و ۲۰۳ نقل شده‌است که امام جعفرصادق فرموده : «هرچیز را باید به کتاب خدا وسنت پیغمبرش ردکرد .» و«حدیثی که موافق کتاب خدانباشد باطل‌است» و «پیغمبر خدا بمردم اعلام کرده که آنچه بنام من به شما گویند اگر موافق کتاب خدا نباشد از من نیست .»

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در یك روایت فرمودند : «من درمیان شمادو چیز گذاشته‌ام که تا هنگامی که به آن دومتمسك باشید گمراه نخواهید شد یکی کتاب خداست و دیگرسنت پیغمبر خداست»

بازازقول پیغمبر بزرگوار ماشهوراست که فرمود : «من

دو گوهر گرانبها در شما گذاشته‌ام یکی کتاب خدا و دیگر عترت من»

عترت پیغمبر چیست؟ در کتب لغت عرب شش معنا برای عترت ذکرشده اول فرزند دوم نسل سوم عشیره و فامیل چهارم قطعه‌ای از مشك خالص پنجم مرزنجوش که گیاهی است معطرششم لعاب صاف دهان

ازآنجاکه‌لفظ عترت مشتبه درمعانی‌فرزند ونسل وعشیره می‌باشد وازطرفی چون پیغمبراسلام فرزند پسری ونسل پسری نداشت ونسل دختری پیغمبر اسلام نیزمنحصر به اولاد علی نبود وروش‌قران‌وتمام‌کتب‌آسمانی نیز برفضیلت درتقوی‌است نه فضیلت درخویشاوندی وعشیره ونسل واز طرف دیگر آنانکه برای صحت روایت عترت پافشاری می‌کنند میخواهند از این روایت غیر از تمسك به قران تمسك به علی وآلش را ثابت نمایند نه تمسك به فاطمه و فرزندانش و ما بدون اتکاء به چنین روایت مشکوك ومبهمی تمسك به تبلیغات علی وآلش رابراساس موازین این کتاب لازم میدانیم ترجیح میدهیم که روایت عترت را یا ساختگی معرفی‌کنیم ویااقلا عترت را باعتبار اینکه مشك معطر پیغمبر اسلام باشد یاسنت و یا مبلغین واقعی قران وسنت بدانیم که هم شامل علی و آلش می‌شود و هم اصحاب و عشیره صالح آنحضرت .

سایر مذاهب اسلام درباره این دومیزان چه میگویند ؟

خوشبختانه این دومیزان یعنی قران وسنت پیغمبر اسلام مورد تایید تمام مذاهب رسمی اسلام می‌باشد وعلمای کلیه این مذاهب اگر نتوانسته‌اند عملا آنطورکه باید و حضرت علی بـه مالك اشتر گوشزد کرده حدودمحدوده قران وسنت رامعلوم کنند ولی زباناً همه خودرا تابع این دومیزان میدانند ومردم را به آن دومیخوانند .

ازآنجاکه مدتی است زمزمه لزوم اتحاد مسلمین درمیان سران ممالك‌اسلامی واکثرعلمای‌اسلام بمیان‌آمده جادارد تمامی علمای اسلام‌این دومیزان‌راکه بهترین‌وسیله برای‌اتحاد مسلمین است‌جدی‌تر بگیرندو برطبق‌راهنمائی‌های‌قران برای‌رفع‌اختلافات خودابتدا حدود محدوده قران وسنت پیغمبراسلام رابوسیلهٔ یك کنگرهٔ عـالی مشورتی اسلامی معلوم دارند وسپس ازروی آن اختلافات خود رابرطرف سازند واینکار وقتی عملی خواهد شد که ازتعصبات و غرورها وعادات گذشته محلی و مذهبی خود در مقابل قران چشم پوشند و قران مجید رابدون اتکاء به روایات مستقل‌الفهم بدانند وسنت پیغمبراسلام راهم چنانکه بعداً خواهیم دید معلوم ویقینی تصورکنند نه اجتهادی .

حدود مطالب قرآن چیست وحدود مطالب سنت پیغمبر اسلام چه می‌باشد ؟

اول حدود مطالب قران ـ برطبق آیه ۸۹ ازسوره نحل

که خدای فرموده «ونزلنا علیك الکتاب تبیاناً لکل شیئی وهدی ورحمة وبشری للمسلمین» و آیه ۳۸ از سورهٔ انعام که فرموده : «مـافر طنافی الکتاب من شیئی» خالق عالم بـرای راهنمائی مسلمین و بیـان آنچه از نظـر دین لازم دارند آنچه را بـاید یـادآوری کرده باشد در قران مجید یـاد آوری فـرموده ـ منتهی بعضی از موضوعات را بطور مفصل و واضح و برخی را بطور مجمل .

چه چیزهائی جزو مفصلات قرآن است وچه چیزهائی جزو مجملات قرآن ؟

آنچه مسلمین لازم دارند یااعتقادی وفکری است یاعملی وماهرگاه قران رابا دقت مطالعه نمائیم متوجه میشویم که تمام آنچه یك مسلمان باید اعتقاد داشته باشد بطور مفصل ومکرردر قران مجید ذکرشده تاافکارگوناگون دیگران نتوانند مؤمنین واقعی قران راازعقاید لازم منحرف سازند وایشانرا به اختلاف کشانند و لذا بر آنانکه میخواهند مسلمین را در اسلام حقیقی متحد نمایند واجب است که از تمـام عقایدی کـه مدرك قرانی صحیحی برای تثبیت آنها دردست ندارند چشم پوشند وبدینوسیله بارمسلمانان رابسیار سبك گردانند .

درباره اعمال دینی لازم مسلمانان می‌دانیم که همه‌اش در قران نیست بلکه بعضی ازآنها بطورمفصل در قرانست و برخی بطورمجمل ولذا بردانشمندان واقعی اسلام است که ابتدا آنچه رامفصل درقران است جدانمایند تابتوانند آنچه را مجمل بیان

شده برای رفع اجمالش به سنت پیغمبر اسلام مراجعه کنند .

حدود مطالب سنت نیز روشن گردید ـ از مطالب فوق معلوم شد که حدود مطالب سنت محدود است به عده‌ای از اعمال لازم دینی که درقران به اجمال بیان شده و چون مورد احتیاج عملی مسلمین بود حتماً قول و فعل و تقریرات دینی پیغمبر اسلام آنها را برای مسلمانان بطور مفصل تعیین نموده است .

تبصره ـ غیرازعقاید لازم‌دینی واعمال آن که مورداحتیاج عموم مسلمانان است بعضی مطالب علمی و تاریخی نیز درقران بطورمفصل ویامجمل می‌باشدکه برای رفع اجمال آنها درخود قران بیان شده‌که مسلمانان باید به اهل فن آن و یا کتابهای حقیقی مربوطهٔ آن مراجعه نمایند و کتب اصلی یهود و نصاری یعنی تورات و انجیل از جملهٔ آنها میباشند و چون بر طبق تذکرات قران ومشاهدات هرمحقق بی‌غرضی مقداری ازتورات و انجیل اصلی تحریف وکم و زیاد شده خدای در قران آنچه رالازم میدانسته ازآن تحریفها تصحیح فرموده وقطعاً قسمتهائی از تورات و انجیل در قران مجمل است که تفصیل آن تحریف نشده باشد وباید برای رفع اجمال آنها به تورات و انجیل که دست یهود ونصاری است مراجعه نمائیم .

امروزه‌که پیغمبراسلام نیست ، سنت آنحضرت رااز کجا بدست آوریم ؟ پس‌ازاینکه آیات مجملهٔ مربوط به سنت را ازقرآن مجید بدست آوردیم برای رفع‌اجمال آنها

باید متوجه نکته‌های زیر باشیم :

سنت پیغمبر اسلام از سه موضوع زیر خارج نیست:

اول موضوعاتی که عرفی است و بواسطهٔ رواج آن درعرف مردم ، احتیاجی به تذکر آن در قرآن نبوده و پیغمبر اسلام و مسلمین مجبور بوده‌اند که در آنها تابع عرف باشند مانند نجاسات اسلام که خز خون ومشروبات مست کننده همه عرفی می‌باشند ومسلمین نیز اختلاف کمی در آنها **دارند که از طریق** مراجعهٔ مجدد به عرف به‌آسانی حل میشود .

دوم موضوعاتی که عرفی نبوده ومورد احتیاج هرروز مسلمانان است مانند رکعات ومطالب نماز ، اینگونه موضوعات چون مورد احتیاج روزانه پیغمبر اسلام و مسلمانان اولیه بود مسلمین اولیه آنهارا از پیغمبر اسلام یاد گرفتند وبه نسل خود منتقل کردند ومسلماً از نسل ایشان به‌نسلهای امروزایشان رسیده است که اگر امروزه اختلافی درنسلهای ایشان مشاهده شودمیتوان آن اختلاف را از طریق یك تحقیق دقیق تاریخی در پیدایش دسته‌های اسلام وعلت پیدایش آنها برطرف نمود .

سوم موضوعاتی که سال ویاماهی یك‌بارمورد احتیاج مسلمانان میشود که بدیهی است پیغمبر اسلام مجبور بوده آنها **را** تقریر کندتااصحاب آنحضرت بنویسند وبه محتاجان آن‌برسانند مانند تعیین مقدارزکات و دیات و امثال اینهاکه چنان درکتب تمام فرقه‌های اسلامی بطور مشابه ثبت و ضبط است که اختلاف ناچیزی درآن مشاهده میگردد **ومانوانسته‌ایم** این موضوعات

را درنامه‌های پیغمبراسلام وخلفای راشدین به عمال خود بطور واضح بـدست آوریم و بوسیلهٔ آن اختلافات موجوده را هم رفع کنیم .

آیابرای فهم‌قرآن وسنت میزان سومی بنام‌عقل نباید باشد ؟

میزان بودن عقل درتمام امور بشری یك امر بدیهی است و قرآن مجید نیز راهنمائیهای خودرا منحصر به قومی کرده که عاقل باشند یعنی بتوانند عقل‌خودرا بکاراندازند وچون هر کس خودرا عاقل میداند خالق عالم برای اینکه سوء استفاده‌چیان‌از عقل خود سوءِ استفاده ننمایند درامـور مسلمین دستور مشورت فرموده تا علمای اسلامی درکار تحقیق دین خود تك‌روی نکنند وگمانها واحساسات وعادات خودرا به حساب عقل نیاورندبلکه درمشورت ازعقول متفاوت مطلعین مختلف استفاده نمایند .

راهنمائی فوق درآیه ۳۸ ازسوره شوری است‌که درآن بصورت «**وامرهم‌شوری بینهم**» یکی‌ازشرایط ایمان‌واسلام واقعی مشورت‌کردن اعلام شده‌که باید بامطلعین‌مربوطه‌مشورت نمایندوحتی‌خدای‌درسورهٔ آل‌عمران‌آیه۱۵۹ بصورت«**وشاورهم فی‌الامر**»به پیغمبرخود دستورمیدهدکه دراموربایدبا مطلعین دیگرمشورت نماید بااینکه آنحضرت باامتیازاستفاده ازوحی از تمام مردم ازمشورت بی‌نیازتر بوده است .

آیا علمای دسته‌های مختلف اسلام موضوعات

بالا را مراعات کرده‌اند ؟

متاسفانه باید گفت بطور ناقص آری و بطور کامل خیر و همین باعث شده که اولا دارای آراء مختلف دینی شده‌اند و مسلمین را در اختلافات خطرناکی دچار کرده‌اند و ثانیاً بر خلاف متن قرآن که در آیات ۳۵ و ۳۶ از سوره یونس فرموده «**ای پیغمبر بمردم** بگو که خدای از روی حق و برای فهماندن حق راهنمائی می‌کند ولی اکثر مردم جز موضوعات گمانی را تبعیت نمیکنند و گمان نمیتواند چیزی از حقیقت را بطور کافی بدست آورد .» همه با راههائی گمانی اجتهاد کرده‌اند و کارشان بجائی رسیده که معتقد شده‌اند جز راههای گمانی رایجه راهی بهتر و یقینی‌تر برای کشف اصول و فروع اسلام بطور کامل ندارند .

راههای گمانی آنها چیست ؟ ـ آنان از هزار سال پیش بواسطهٔ وجود روایات و احادیثی که در دست دارند معتقد شده‌اند که جز تحقیق در همین روایات راهی برای فهم کامل قرآن مجید و سنت پیغمبر اسلام ندارند و برای اینکه بفهمند این روایات کدامشان صحیح و کدامشان دروغ است قواعدی گمانی بنام علم رجال و علم اصول و علم درایه بوجود آورده‌اند که از آنها جز اختلاف سلیقه و اجتهادهای مختلف نتیجه دیگری نبرده‌اند و حتی خودشان تماماً اذعان دارند که این راهها گمانی است نه یقینی ولی میگویند غیر از اینها چون راه بهتری نداریم مجبوریم که گمان را حجت بدانیم . عجیب اینجاست که این راه گمانی هم برنامهٔ تحقیقی علمای اهل سنت را تشکیل داده و هم علمای

شعیه را و نتیجه این برنامه گمانی این شده است که حتی در موضوعاتی برخلاف متن قرآن مجید اجماع کرده‌اند .

علمای شیعه چرا؟ شگفت اینجاست که درمیان‌رهبران مذاهب‌اسلام فقط حضرت‌علی‌بن‌ابی‌طالب بوده که این راه‌گمانی را رد کرده و آنحضرت درنهج‌البلاغه درخطبه ۲۰۱ فرموده : «آنچه دردست مردم بنام دین و مذهب بصورت روایت می‌باشد مخلوطی است ازحق وباطل وراست و دروغ وناسخ و منسوخ و عام وخاص ومحکم ومتشابه وحفظ صحیح وخیال وحتی در زمان رسول خداصلی‌الله علیه وآله براو دروغ بستند تااینکه درمسجد به‌مردم خطبه فرمودکه هرکس برمن به‌عمد دروغ ببندددرآتش قرار خواهدگرفت ، و حقیقت اینستکه فقط از چهارکس به تو روایت رسد وپنجمی ندارد : **اول ازمردی دوروکه** ظاهری به اسلام و ایمان آراسته دارد ولی در باطن نه از گناه پرهیز می‌کند ونه باکی ازعمل زشت دارد اینکس بررسول خدا عمداً دروغ می‌بندد ولی مردم چون اورا نمیشناسند گمان می‌کنند با پیغمبررفیق‌بوده واین‌ها راازاوشنیده وازاو فراگرفته ولذا قول او را قبول میکنند با اینکه خدای در قرآن خبر داده است که منافقینی بوده‌اند که برخدا و رسول دروغ می‌بستند . آری اینگونه منافقین بعد از پیغمبراسلام نیز بودند و هستند و روی چاپلوسی به بانفوذان نزدیك می‌شوند وبدست بانفوذان برمردم والی وحاکم میگردند وبه‌کمك‌ایشان مال دنیا میخورند ومعمولا مردم‌نیز برای دنیاخواهی باباانفوذانند مگرعده‌ای قلیل که‌خدای

آنهارا نگهمیدارد واین بود شرح یکی از آن چهارکس .

واما دوم کسی استکه ازرسول خدا چیزی شنیده ولی آنطورکه باید حفظش نکرده بلکه آنرا بدون آنکه خودش بداند باخیال خودش مخلوط نموده وآنرا برای مردم روایت‌می‌کند وخودش هم بدان عمل می‌نماید ومی‌گوید ازرسول خدا شنیده‌ام درصورتیکه نه خودش میتواند بفهمدکه افترا زده ونه مسلمانان میدانندکه اوچنین بوده والاآنرا ترك میکردند .

سوم مردی ازرسول خدا امری را شنیده ونمیداندکه بعداً آن نهی شده است یا نهی را شنیده وامرآنراکه ناسخ‌نهی است نشنیده اگرچنین کسی میدانست‌که منسوخ را حفظ کرده آنرا رها میکرد ومسلمین نیزاگربدانند که منسوخ است آنرا نمیگیرند .

چهارم‌مردی است خداترس ومخالف دروغ که‌هم‌ناسخ را شنیده وهم منسوخ را ودرست آنرا حفظ‌کرده وخوب‌اطراف وجوانب آنراکه‌عام است یاخاص وناسخ است یامنسوخ ومحکم است یا متشابه فهمیده است وهرچه را نمیدانست از رسول خدا می‌پرسید تا خوب بفهمدواینگونه اشخاص فقط من و امثال من که اصحاب خاص پیغمبراسلام بودیم‌می‌باشیم‌وباعث تمام‌اختلافات مسلمین همین اختلاف وضع راویان می‌باشد وبس .»

آیا وجود چنین روایتی درنهج البلاغه‌که عیناً درروایت ۱۷۹ ازکتاب اصول‌کافی ازقول امام جعفرصادق نیز نقل شده کافی نیست‌که بگوئیم اکثرعلمای‌شیعه ازهزارسال پیش به‌سخن

امامان خود پشت کرده‌اند و بجای پیروی از امامان خود از مجتهدین اهل سنت تبعیت کرده‌اند ! آیا اگر آنان واقعاً پیرو حضرت علی وامام جعفرصادق بودند برایشان واجب نبودکه از راههای ظنی اجتهادی معمولی خودکه برخلاف نص صریح قرآن وفرمایشات امامان خود است دست بکشند ! وآیا باتبعیتی که از برنامهٔ احتهادی اهل سنت کرده‌اند حق دارندکه مذهب خود را که شیعهٔ واقعی نیست بهترازمذاهب اهل سنت بدانند ؟

ممکن است بعضیها ازمن بپرسند شماکه تبعیت ازروایات واحادیث‌را راه گمانی‌میدانیدچرا خودتان به‌نهج‌البلاغه واصول کافی استشهاد میکنید ، جواب اینگونه اشخاص اینستکه ما پس از اینکه راه اصلی و دومیزان اسلامی را از قرآن مجید بدست آوردیم به طرفداران روایات با نشان دادن اینگونه روایـات می گوئیم دراین کتابهاکه‌دردست‌شماست نیزدرتأیید راهنمائیهای قرآن روایاتی موجوداست شماچرا بجای این روایات صددرصد استدلالـی و صحیح روایـات گمراه کننده را بعنوان اینکه گویندگانشان‌موثق بوده‌اند میگیرید ؟

بااینکه جزخداوکسی که رابطهٔ وحی‌باخدادارد هیچکس‌نمیتواند باطن‌اشخاص راکه‌آیاحقاً موثق‌اندیاظاهرساز بشناسد .

به هرحال سبك ما وسبك هرحق خواه بیغرضی باید این باشدکه درتأییدقرآن وسنت‌پیغمبر اسلام‌ازهر کتاب و گوینده‌ایکه مطـ[illegible] امتدلال[illegible] می گوید و[illegible]بلش برخلاف قرآن وسنت نیست استفاده نما[illegible]

کتابخانه تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۲

نتیجه‌هائیکه ازفرمایشات حضرت‌علی میگیریم ازقرارزیراست :

۱ ـ در زمان پیغمبر اسلام نیزمنافقینی بوده‌اند که مردم تصورمیکردند آنان مسلمانانی پاکند و این منافقین دروغهائی برپیغمبر اسلام‌می‌بستند ولی‌وجود پیغمبرواصحاب خاص آنحضرت وتربیتهای اولیه اسلامی مانع این می‌شد که سخن این منافقین رواج یابد .

۲ ـ هرچه نظم‌وترتیب وکنترل پس‌ازوفات حضرت‌رسول تازمان‌حضرت علی درمیان مسلمین کمتر می‌شد امثال این‌دورویان بیشترمی‌توانستند به‌نشراکاذیب بپردازند تااینکه درزمان حضرت علی بواسطهٔ وجود فتنه‌هائی که پیدا شده بود اختلاف روایات از قول پیغمبر اسلام بجائی رسید که حضرت علی مجبور به اعلام خطبهٔ فوق شد .

۳ ـ چون پس از حضرت علی در زمان بنی‌امیه فتنه‌ها بالاتر گرفت و حکومتهای بنی‌امیه درفکر کنترل شایعات دروغ نبودند اختلاف روایات پی در پی بیشتر گردید بطوریکه اگر زمان حضرت علی فقط ازقول پیغمبراسلام سخنان دروغ‌میگفتند پس اززمان حضرت علی هم‌ازقول پیغمبراکرم دروغ میساختند وهم از قول خلفای راشدین واصحاب آنها و چون‌کم‌کم مرکز حکومت اسلام از مدینه‌که محل تربیت مسلمانان واقعی بود به کوفه وشام ودرزمان بنی‌عباس بغداد منتقل شد دروغ‌سازان بهتر میتوانستند برعلیه قرآن و سنت پیغمبر اسلام روایت دروغ بسازند .

۴ ـ وقتی حکومت مسلمین بـه بنی‌عباس رسید بواسطهٔ وسعت ممالك اسلامی و دوری مرکز حکومت ازمدینه که مرکز تربیت اسلامی بوده ودخالت‌دورویان چاپلوس دردستگاه‌حکومت عباسی وکم‌ایمانی‌مأمورین حکومت دشمنان باقدرت اسلام‌یعنی دستگاه مذهبی‌مسیحیت که با پادشاهان روم درآن زمان همکاری میکردند درصدد شدند که قدرت منطقی اسلام ومسلمین را چنان ضعیف کنند که دیگرمسلمین ازنظردینی نتوانند برعلیه خرافات وسایرفسادهای مسیحیت اقدام‌صحیحی‌نمایند . مسلمین به‌مسیحیان میگفتندشما چرا یك‌انجیل واقعی را تبدیل به‌چهارانجیل‌مختلف کردید دستگاه مسیحیت با جاسوسان قوی خودکوشش نمود از دورویان موجود درمیان مسلمانان که درباطن بی‌دین یا یهودی و مسیحی و زرتشتی بودند استفاده کند وعقاید بت پرستانه آن مذاهب را بنام روایت وحدیث به پیغمبر اسلام بچسباند

آری اینکاررا باموفقیت دراواخرقرن اول هجری واوائل قرن دوم کم‌کم انجـام دادند و نفراتی را مأمورکردند که در میان مسلمانان روایاتی دروغ بسازند ومنتشر کنند .

پس از چندی که این شایعات در میان مسلمین زیاد شد عده‌ای را باکمك‌های مادی ومعنوی وادارکردند که این‌شایعات رابنام جمع روایت وحدیث درکتابهائی جمع کنند .

یکی از این جمع کنندگـان میگویند **زهری** بود که معروف به ابن‌شهاب است او دراواخرحکومت بنی‌امیه و در شام میزیسته‌واول کسی است که کتاب حدیث‌نوشته ودوهزارحدیث جمع کرده است .

تبصره ـ باید دانست که بیشتر آنچه دربارهٔ شخصیت‌های روایت‌وحدیث وحتی شخصیت‌های بزرگ مذهبی قرن دوم‌هجری میگویند مشکوك بنظر میرسد زیرا از خود آنان خط و امضا و کتابی دردست نیست بلکه همه‌نقل قولهائی میباشدکه پس‌ازده‌ها سال‌ازمرگ‌ایشان انتشاریافته‌واین رسم جاسوسان وخراب‌کاران اجتماع است که‌همیشه مطالب خرابکارانه خودرا ازقول مردانی معروف که مرده‌اند انتشار میدهند و مردم خوش باور نیز می‌پذیرند .

دوم مالك‌بن انس است که گویند ازسال ۹۰ هجری تا ۱۷۹ هجری در مدینه زندگی میکرده و کتاب موطاء مالك منسوب به اوست . چنانکه از خود کتاب موطاء پیداست آنرا پسر یحیی نامی از قول پدر وپدرش که گویند شاگرد مالك بوده ارقول مالك نقل‌کرده است واین کتاب که مسلما سالیانی پس‌از مرگ مالك‌منتشر گردیده وبسیاری‌ازروایات ابن‌شهاب(زهری) را درخود دارد باتمام روایات دروغی‌که درآنست کتاب نسبتاً کوچك و جامعی است که یك دوره فقه اسلام درآن جمع شده است وبیش ازسایر کتب فقهی درآن ازآیات قرآنی استفاده‌شده وبه قرآن واسلام واقعی ازسایر کتب فقهی نزدیك‌تراست .

اهمیت این‌کتاب از آنست که بعداً بنام آن اولین مذهب اهل سنت بوجودآمد ومطالب وروایات صحیحی درآنست که در کتب دیگر کمتر پیدا میشود .

بااینکه‌صاحبان‌مذاهب دیگراهل سنت برای مالك‌وکتابش اهمیت استادی قائلند وخودش درمدینه میزیسته ومجبوربوده از

تربیت‌های اسلامی گرفته شده از پیغمبر اسلام تبعیت نماید و با اینکه در آن کتاب کوشش شده که آنچه گفته میشود عین قرآن و سنت باشد نمیدانم چرا مذهب اورا کنار زده‌اند و شاگردان او مذهب‌های دیگری که از قرآن دورتر و مملو از پرگوئیها و خرافات است بوجود آورده‌اند !! آری رسم دنیاست که همیشه حق و مفیدتر را کنار میزنند و گروه بیشتری به باطلها میگروند تا شیطان بتواند مأموریت خودرا خوب انجام دهد .

تبصره ـ گویند مالك بن انس خودشاگرد امام جعفر صادق بوده و لذا می‌بینیم که مذهب مالکی به مذهب جعفری واقعی از سایر مذاهب نزدیك‌تر است .

سوم ابوحنیفه میباشد بعضی‌ها میگویند ۱۴ کتاب حدیث درموضوعات مختلف داشته که برای شاگردان خودروایت میکرده و گروهی نیز میگویند که مخالف روایت وحدیث بوده و به اجتهاد خود موضوعاتی راازروی قیاس میگفته و بیش از بیست حدیث را قبول نداشته اما آنچه مسلم است اینستکه ازاو کتابی دردست کسی نیست جز مطالبی که دونفر بنام ابویوسف وشیبانی که خود را شاگرد اومیدانستند بنام اومنتشر کرده‌اند و مذهب حنفی راکه کمتر از مذهب مالکی به قرآن و سنت پیغمبر اسلام نزدیك است بوجود آورده‌اند .

ابوحنیفه خود ایرانی و با منصورعباسی مخالف وطرفدار گروهی ازعلویان که رئیس آن گروه بنام نفس زکیه معروف است بوده و از سال ۸۰ تا ۱۵۰ هجری و در زمان مالك بن انس میزیسته .

چهارم محمدبن ادریس شافعی است که در بغداد میزیسته‌ودرغزه که میان‌مصر وفلسطین است متولد ودرمکه بزرگ شده وبه بغداد آمده ودرمصرفوت نموده ، کتاب قطور **ام** که فقه شافعی را تشکیل میدهد وسماو است ازروایات بسیارمنسوب به اوست ولی مشکوك است که ازاو باشد زیرا گروهی از قول ربیع نامی نقل کرده‌اند که ربیع ازقول شافعی نقل کرده وقطعاً مدتها پس ازمرگ شافعی این کتاب و این مذهب رواج یافته و عجیب است با اینکه شافعی خود را شاگرد مالك میداند مذهب او از قرآن مجید و سنت پیغمبراسلام دورتر از مذهب مالکی است و گویند که مذهب شافعی جمعی است میان مذهب مالکی و حنفی به‌اضافه چیزهائی که بدان دو اضافه شده .

زمان زندگی شافعی از ۱۵۰ تا ۲۰۴ هجری بوده و گویند اواول کسی بود که قواعد اصول فقه راکه متاسفانه‌علمای شیعه نیزازآن قواعد پیروی کرده‌اند بوجود آورده .

پنجم ـ دارمی سمرقندی‌است که صحیح یا مسند او معروف میباشد و یکی از کتب معروف حدیث است که درمیان اهل سنت شهرت دارد میگویند این شخص از سمرقند حرکت کرده و در طلب جمع حدیث به خراسان وشام وعراق ومصرو حجاز رفته و صاحبان کتب حدیث دیگرمانند مسلم وترمذی ونسائی شاگردان اوبوده‌اند وفات دارمی در۲۵۴ هجری است .

ششم ابوداود فارسی است که پنجاه سال قبل ازدارمی بوده و درزمان شافعی ودربصره میزیسته و چهل هزارحدیث در مسند خود جمع کرده است .

هفتم احمدبن حنبل است که متولد بغداد بوده و به شام ویمن وحجاز برای جمع حدیث رفته وتا سال ۲۴۱ هجری میزیسته وبعدازوی مذهب حنبلی بنام اوبوجود آمده استومسند حنبل نیزمعروف میباشد .

هشتم مسلم نیشابوری است که به عراق وشام ومصر ومدینه ومکه برای جمع حدیث سفر کرده وتاسال ۲۴۸ هجری میزیسته، کتاب او که به‌صحیح‌مسلم‌معروف است محتوی سیصدهزار حدیث بوده .

نهم بخاری معروف است که صحیح بخاری راجمع‌آوری کرده ومحتوی ششصدهزارحدیث میباشد وگویند که او از یازده سالگی به فراگرفتن حدیث پرداخته وبه مکه و مدینه و مصروبلاد آسیا سفرهاکرده تاکتاب صحیح بخاری را به ترتیب کتابهای فقهی برشته تحریردرآورده عجیب آنکه علمای اهل‌سنت میگویند آنچه درهریك از دوکتاب مسلم و بخاری بطور متفق نوشته‌شده باشد بسیارمعتبراست وتاحال کسی هم نیامده که بگوید این دو جمع کننده حدیث مخارج زندگی خود را از کجا گذرانده‌اندکه اینهمه روایت را که شمردن آن بسیار مشگل و خسته کننده است به‌رشته‌تحریرآورده‌اندوازآن عجیب‌تراینستکه این کتابهارا اهل‌سنت‌صحیح میدانند درصورتیکه هزارها مطالب ضد قرآن مجید درآنهاست وی در۲۵۳ هجری مرده است .

دهم کتاب صحیح ابن ماجهٔ قزوینی است که در سال ۲۸۰ هجری‌وفات یافته واوهم درطلب‌جمع روایت به‌عراق وبلاد عرب و شام و مکه سفر کرده است و در ۲۷۰ هجری وفات

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

یافته است .

یازدهم صحیح ترمذی است که صاحب آن از محل خود که شمال رود جیحون بود به‌خراسان وعراق وحجاز برای جمع روایات وحدیث سفر کرده است و در ۲۷۷ وفات یافته

دوازدهم نسائی خراسانی میباشد که در مصر مانده ودرهمانجا درسال ۳۰۰ هجری وفات کرده وگویند زیادعبادت مینموده وصحیح نسائی را بوجود آورده .

علمای شیعه دربارهٔ کتب فوق چه میگویند وخود چه کتابهائی را معتبر میدانند ؟

ازآنجا که علی بن ابی‌طالب و آلش براساس خطبهٔ ۲۰۱ نهج‌البلاغه و روایت ۱۸۹ از کتاب اصول کافی که از قول امام جعفرصادق است مخالف گرفتن دین ومذهب از طریق روایات و احادیث بوده‌اند جاداشت که علمای واقعی شیعه از ائمه خود پیروی میکردند وقرآن وسنت پیغمبررا ازطریق راهنمائی‌های مستدل قرآن که ائمه شیعه نیزآن راهنمائیها را تأیید کرده‌اند بیان مینمودند ولی متاسفانه باید گفت بواسطهٔ دخالت بعضی از علمای مشکوك درمذهب شیعهٔ واقعی برنامهٔ اجتهاد علمای شیعه نیز بمرورشبیه به‌برنامه‌های غلط اهل سنت شد وآنان درعین‌حال که کتابهای احادیث گذشته را قبول ندارند از کتابهائی پیروی میکنند که بعد ازکتابهای فوق بوجود آمده و کاملا پیداست که بوجود آورندگان آن کتابها ازکتابهای دوازده‌گانه اهل‌سنت استفاده کرده‌اند ومقداری ازروایات ناصحیح وضدقرآنی ازآن کتابها اقتباس کرده و راویان آنهارا عوض کردند وبجای آنها

نامهای نفراتی را که معلوم نیست درشیعه وجود داشته‌اند و یا اگر بوده‌اند چه نوع آدمی بودند گذاشته‌اند، وبدین وسیله این روایات دروغ را به ائمه شیعه چسبانده‌اند تا اگر یك نفرسنی‌منکر آن روایات غلط شد بتوانند بگویند که این روایت درکتابهای شما هم هست .

از آنجا که‌هیچ فسادکاری تمام سخنانش بد نیست وشخص فریبکار باید در میان سخنانش مطالب خوب هم بگوید تا مردم گول بخورند مقداری از روایات صحیح راهم‌که باقرآن مجید جوربود وحقاً سزاوارائمهٔ شیعه بود درکتب خودآوردند .

اینگونه کتابهای روایت وحدیث که متاسفانه اکثرعلمای شیعه فعلی آنهارا معتبرمیدانند ازقرارزیراست :

اول کتاب اصول و فروع کافی است که منسوب به شیخ کلینی میباشد که گویند درسال ۳۲۸ هجری‌وفات یافته واهل ری بوده‌است (جنوب تهران فعلی)

از آنجا که این کتاب اولین کتاب روایت و حدیث شیعهٔ فعلی ایران میباشد این سئوال پیش میآید که قبل از این کتاب شیعهٔ امامیه آیا بصورت گروه متشکلی نبودند ؟ واگر بودند آیا عالم و کتاب دینی معلومی نداشتند و اگر داشتند آن کتاب کجاست و چه کسانی این گروه متشکل مذهبی را اداره میکرده‌اند ؟

علمای فعلی شیعه درجواب پرسش فوق از روی گمان گاه میگویند که قبل از کتاب کافی کتابی بنام اصول چهارصدگانه بوده که شیخ کلینی آنرا داشته وکتاب کافی خودرا ازروی آن اقتباس

نموده واین چهارصد اصل را چهارصد شاگرد امام جعفرصادق ازآن حضرت شنیده وحفظ وثبت نموده‌اند .

زمانی هم میگویند که این چهارصد اصل مجموعه‌ای بوده ازفرمایشات تمام امامان شیعه که فعلا دردست کسی نیست .

درصورتیکه اگریکی از دوقول فوق صحیح باشد و شیخ کلینی نیز مسلمانی پاك میبود باید اقلا آنرا که از سلف خود گرفته و نزد خود داشته درکتاب خود نام ببرد و بگوید کدام مطلب ازکتاب خودرا ازآن کتاب اقتباس کرده و همانطورکه کتاب کافی رابه شاگردان خود تبلیغ میکرده آن کتاب را هم تبلیغ نماید ونگذارد ازبین برود .

اما حقیقت اینستکه چون در دوکتاب اصول و فروع کافی مطالبی بدیهی البطلان و ضد قرآن موجود است و آن دوکتاب برخلاف راهنمائیهای حضرت علی و امام جعفر صادق تدوین شده‌اند باید آن دوکتاب راهم مانندیازده کتاب مسند وصحیح اهل سنت غیرصحیح ومشکوك بدانیم .

دوم کتاب من لایحضره الفقیه میباشد که گویند آنرا شیخ صدوق ابوجعفرمحمد درسفر خود به شهربلخ برای عالمی نوشته که ازاوکتاب فقه جامعی تقاضا نموده بود . این کتاب نیز مانندکتاب فروع کافی ازمجموعه‌ای روایات ضدونقیض که همه‌را به امامان شیعه منسوب نموده‌اند بوجود آمده و نکته جالبی که درمبحث اذان واقامه‌این کتاب بچشم میخورد اینستکه درآنزمان گروهی شیعه بودند بنام‌مفوضه که به اتکاء روایاتی که درکتاب اصول‌کافی بوده نسبت به ائمه شیعه غلوکرده بودند وازجمله در

اذان واقامه شهادت بر امامت وولایت علی‌را به شهادتین‌افزوده‌اند لذا شیخ صدوق که ازشیخ کلینی به اسلام وقرآن علاقه‌مندتر بوده آنان را به‌این اعمالشان لعن‌میکند . شیخ صدوق در ۳۸۱هجری وفات یافته .

سوم وچهارم دو کتاب تهذیب واستبصار است که شیخ‌طوسی آن دورا تدوین کرده است واودر ۴۶۰ هجری‌وفات یافت . این کتابها چون بایکدیگر اختلاف دارند وراهنمای یك راه صحیح نیستند مردم شیعی به تبلیغ اکثرعلمای خویش معتقد شده‌اند که نباید از آنها کورکورانه اطاعت نمود بلکه هرزمان باید ازیك مجتهد زنده‌ای که مانند شیخ طوسی و صدوق و کلینی باشند تقلید کردوکاری به‌اختلافات آنان نداشت واین‌موضوعات خود بهترین دلیل میباشد که آنان نخواسته‌اند نه ازقرآن مجید وسنت‌پیغمبر اسلام بطورجدی تبعیت کنند ونه‌ازموازینی که‌حضرت علی وامام جعفرصادق گذاشته‌اند .

بنام شیعه چند مذهب دردنیای فعلی موجوداست ؟

مذاهب شیعه بااینکه حقاً بایدپیروقران مجید وسنت‌پیغمبر اسلام باشند وبراساس دومیزان فوق ازطریق مشورت بامطلعین قران وسنت احتلافات‌مذهبی‌خودرا برطرف نمایندبرخلاف راهنمائیهای قران هریك طرفدار کورانه شخصیت‌های دینی محیط خود شده وحاضر نیستند روی میزان صحیحی حتی از علی و آلش که بـه دروغ آنهارا‌امامان خود می‌دانند پیروی کنند و لذا می‌بینید که اختلاف آنـان فقط روی عدد امام است نـه سخنـان ایشان و روز بروز برشعبات اختلاف خود میافزایند :

اولین مذهب موجود شیعه را باید مذهب زیدی شمرد که بنام زید بن علی بن الحسین مذهبی دارند که تقریباً نزدیك به مذهب اهل سنت میباشد طرفداران این مذهب در یمن زندگی می‌کنند و بجای امام محمد باقر برادرش زید راکه چون امام حسین برعلیه حاکم ظالم زمان قیام مردانه‌ای نمود وشهید شد امام صاحب شمشیر خود می‌دانند .

دراینجااین سئوال پیش می‌آیدکه اگراین دودسته شیعه یعنی زیدی و طرفداران امامت محمد باقر در امامت این دو برادر اختلاف دارند مگر این دوبرادر دارای دومذهب بودند که تابعین اسمی آنان دومذهب مجزا ازیکدیگر دارند؟ جواب این سئوال اینستکه خیر آن دو برادر هردوطرفدار قران وسنت پیغمبر اسلام بودند و با یکدیگر هیچ اختلافی دینی نداشتند و تابعین آنها هر دو دروغ می‌گویندکه خود را پیرو آنان می‌شمرند .

دوم مذهب اسماعیلی است که گویند بعد از امام جعفرصادق اسمعیل پسرش امام بوده نه برادر اوموسی (امام ـ موسی‌کاظم) درصورتی‌که حق اینستکه این هردوبرادر طرفدار قران وسنت پیغمبر اسلام بودند و کسی حق ندارد میان این‌دو رااختلاف اندازدوچه منتسبین به اسماعیل وچه منتسبین برادرش موسی هیچیك بطور جدی طرفدار آل علی نیستند و الا جداً مطیع قران وسنت میبودندنه مطیع روایات دروغی‌که بنام‌امامان برعلیه قران دارند .

سوم شیعه‌های هشت امامی که ازدوازده امام شیعه

فقط تاامام هشتم امام رضا راقبول دارند ومانند اسماعیلیه بجای اطاعت ازدستورات قرآن دنبال تصوف بودائی ومسیحیت رفته‌اند و معتقد شده‌اند قطبهای ایشان از چشمهٔ وحی پیغمبران سیرابند و لـذا شریعت پیغمبران را بـرای اهل طریقت لازم نمیشمـارند .

باید دانست که‌مذهب تصوف‌منحصر به‌هشت امامی‌های شیعه نیست بلکه مذهبی است که درزمان ظهورتمام پیغمبران خدابوده و تمام پیغمبران بـرعلیه آن که‌کهنه رؤسای ایشان بودند قیام کرده‌اند زیرا بت پرستی و اطاعت‌کورانه غیرخدا پایهٔ مذهبی تمام صوفیان جهان است و اینان برای فریب مردم از دوحربه عوام فریبی استفاده میکنند یکی نشان دادن معجزه ویکی تبلیغ ازطریق شعرولذا دنیا را فکرتصوف فراگرفته و درهیچ ملت و مـذهبی نیست مگراینکه اکثرآنها صوفی هستند و روش تصوف خاصی را بـرای خود انتخاب نموده‌اند . (درسورهٔ شعراء هم کاهنان که‌معجزه نشان‌میدادند گمراه کننده‌معرفی‌شده‌اندوهم‌اکثر شاعران) اینان درهرمذهب وآئینی باشند از یك فلسفه مخصوص یعنی فلسفهٔ وحدت وجود تبعیت مینمـایند اما نه وحدت وجود صحیحی که تمام پیغمبران خدای آنرا پایه‌گذاری کرده‌اند واز آن توحید کاملی بدست مـردم داده‌اند بلکه وحدت وجودی که بتواند اقطاب صوفیه راهم خدا ویامظهرخدا معرفی کند و مردم را از توحید خالص به بت‌پرستی بکشاند . از آنجا که مذهب فعلی‌مسیحیون برپایهٔ تصوفی است که **پولس** برخلاف تعلیمات حضرت عیسی کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران به ارمغان آورده و صاحب انجیل

تاسیس ۱۳۷۲

یوحنا نبزاز روی آن خدائی عیسی را ثابت کرده کسانیکه برای تفرقه اندازی میان مسلمانان ازقرن دوم هجری به اینطرف از مسیحیون کمك میگرفتند دهها مذهب تصوف برای مسلمانان اعم ازشیعه وسنی بوجود آورده‌اند بطوری که می بینید بیشتر مسلمانان فعلی دنیا باروش تصوف مسلمانی خودرا اظهار میکنند .

تبصره - بعضی از گروههای مذهبی که ظاهراً مخالف تصوف هستند عملاً عقاید زیادی ازتصوف را بنام شریعت دارا میباشند .

چهارم شیعه یازده امامی یا نصیریه که دربعضی شهرهای سوریه زندگی میکنند وتا امام حسن عسگری را امام خود میدانند و میگویند که مذهب خود را از این نصیر نامی که وکیل امام حسن عسگری بود گرفته‌اند .

پنجم شیعه دوازده امامی که معتقدند آخرین امام ایشان پسرامام حسن عسکری است که زنی رسمی بعنوان خانم نگرفت بلکه کنیزی را که دختر قیصر روم بود و نرگس یامریم نام داشت بدستور پدرش معجز آسا برای خودخرید وازاین کنیز امام دوازدهم تولد یافت وبزودی غیبت صغری وپس از هشتاد سال غیبت کبری نمود و باید درآخر زمان ظهور کند و دنیا را پرازعدل و داد نماید .

شیعهٔ دوازده امامی خود به فرقه‌های کوچکی تقسیم شده‌اند که اهم آنها سه فرقه است .

اخباری، اصولی ، شیخی که هریك نیز به چند دستهٔ مختلف

یکدیگر تقسیم میشوند .

اخباریه میگویند که باید هر خبری را که از قول امامی شنیدیم بپذیریم وحتی اگر ضد یکدیگر بودند از طریق کش‌دادن معنای آنها کاری کنیم که تضاد آن‌ها برطرف شود . شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی واکثر علمای قدیم شیعهٔ دوازده امامی که پس از آنان خود را پیشوای شیعه معرفی نموده‌اند اخباری بوده‌اند ولی امروزه بواسطه اینکه پایه‌های خرافی وموهوم بسیاری دارند اقلیتی را تشکیل داده‌اند .

اصولی‌ها ـ اصولی‌ها یا طرفداران مذهب اصولی در شیعهٔ دوازده امامی کسانی هستند که پس ازا خباریها بوجوه آمده‌اند ومعتقد میباشند که بایددرقبول اخبارقواعدی رامراعات نمود واصول این قواعدهمان قواعدی است که اهل سنت مخصوصاً علمای شافعی درروایات واحادیث خود مراعات مینمایند و این قواعد را بنام قواعد اصول میخوانند .

اگرچه اصولی‌ها ازاخباری‌ها درتشخیص حق ازباطل‌در موضوعات دینی بسیارمنطقی‌تروبهترند ولی چون پایهٔ کاراصولی‌ها چه درشیعه وچه درسنی براساس قبول روایات ازطریق تشخیص عدالت راویان اخبار و احادیث است واین اساس هم گمانی وهم برخلاف‌فرمایشات علی‌بن ابی‌طالب راجع به‌عدم امکان‌شناسائی راستگو ازدروغگو ویافراموش‌کارراستگو است (خطبه ۲۰۱ از نهج‌البلاغه وفرمایش امام جعفرصادق در روایت ۱۸۹ از اصول کافی) نمیتوانند اصولی‌های شیعه را واقعاً شیعهٔ واقعی علی‌وآلش تصور نمو

کتابخانه
تاسیس ۱۳۷۴